محمد ارکون و نوسازی تفکر دینی

سیدصادق خرازی

محمد ارکون، متفکر و اسلام‌شناس برجسته الجزایری‌الاصل مقیم فرانسه، ماه پیش درگذشت. من در مدت مسئولیت سفارت ایران در فرانسه، در طول حدود سه سال، با او مراوده و معاشرت داشتم و گاه می‌شد که چندین ساعت با یکدیگر درباره مسائل جهان اسلام و مناسبات با غرب و مسائل اصلی تفکر مدرن و نسبت میان تجدد و سنت گفت‌وگو می‌کردیم. محمد ارکون در خانواده‌ای نسبتا تهیدست در الجزایر دیده به جهان گشود و همان‌جا تحصیلات خود را آغاز کرد و بعد برای تکمیل تحصیلاتش راهی فرانسه شد. در فرانسه مطالعات اسلامی و فلسفه را در دانشگاه سوربن پی گرفت و بعد از اخذ درجه دکتری، به مقام استادی دانشگاه سوربن جدید (پاریس ۳) نائل آمد. وی در مقام یک استاد دانشگاه، حضوری جدی در محافل آکادمیک داشت و خاصه، چند کتاب او و از جمله رساله دکتریش که درباره انسانگرایی نزد ابوعلی مسکویه و ابوحیان توحیدی بود، بسیار مورد توجه قرار گرفت. او علاوه بر تدریس در دانشگاه، سالانه در کنفرانس‌های علمی متعددی در فرانسه و خارج آن و بویژه در یکی دو دهه اخیر عمر بلندش، در کشورهای عربی شرکت می‌کرد و به ایراد سخنرانی می‌پرداخت. گاهی نیز در تلویزیون و رادیوی فرانسه یا الجزایر حضور می‌یافت و افکار خود را مطرح می‌کرد. علاوه بر همه این‌ها، او سال‌ها سردبیر مجله وزین علمی آرابیکا بود و به همت او مقالات علمی بسیاری در حوزه اسلام و تاریخ و ادبیات عربی و اسلامی منتشر شد. در دو دهه اخیر، ارکون به موازات بازنشستگی و خارج شدن از دایره محافل آکادمیک فرانسه، عزمش را در جلب مخاطبان عرب و مسلمان جزم کرد و به تدریج کتاب‌های او و یا مجموعه مقالات و سخنرانی‌هایش به زبان عربی ترجمه شد. ترجمه آثار او به عربی و برخی دیگر از زبان‌های کشورهای اسلامی، ارکون را به یکی از متفکران و اندیشمندان و روشنفکران نوگرای جهان عرب تبدیل کرد و به تدریج موجی از هواداران و خوانندگان آثارش، تحت تاثیر اندیشه انتقادی او قرار گرفتند. در ایران هم دست‌کم از یک دهه پیش، برخی از آثار و اندیشه‌های ارکون به فارسی ترجمه شده و مورد اقبال طبقه روشنفکر دینی قرار گرفته است و حتی یکی دو مجله فکری در قم در این زمینه فعال بوده‌اند. ارکون با وجود این‌که در اصل متخصص حوزه اسلام‌شناسی به سبک مدارس آکادمیک شرق‌شناسی مغرب زمین بود، اما از همان آغاز و شاید به دلیل فضای فلسفی و روشنفکری دهه شصت میلادی در فرانسه، علاوه بر حوزه تخصصی خود، به فلسفه و علوم انسانی و خاصه علوم اجتماعی دلبستگی یافت و از کتاب‌ها و مقالات و گفتارهای او پیداست که بویژه نوشته‌های فلسفی قاره‌ای را به خوبی دنبال می‌کرده و به فلسفه‌های مضاف دلبسته بوده است. اما بیشترین توجه او در این میان، علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی تاریخی و جامعه‌شناسی دین بود. او از این خاستگاه، یعنی آشنایی با علوم اجتماعی نوین در طول چند دهه اخیر، نسبت به شرق‌شناسی تاریخی و کلاسیک انتقاداتی داشت و در پی آشتی دادن حوزه شرق‌شناسی با شیوه‌های پذیرفته شده در علوم اجتماعی بود. بخشی از مطالعات او را مساله انسان‌گرایی و بن‌مایه‌های تجدد در تفکر کلاسیک اسلامی تشکیل می‌داد، چنان‌که رساله دکتری او درباره دو تن از مهم‌ترین نمایندگان این تفکر در اسلام کلاسیک بود؛ یعنی توحیدی و مسکویه. او در سال‌های اخیر نیز دوباره به این مباحث بازگشت. یکی از دلایل توجه او به تشیع و اسلام ایرانی نیز در همین امر نهفته بود. بخشی از گفت‌وگوهای منظم من با ارکون در همین حوزه بود، او آخرین نظرات و آرای خود را در این باره بیان می‌کرد. او معتقد بود اسلام کلاسیک، عصر اجتهاد و نوآوری و توجه به مقوله عقل بوده است. اوج این دوران را عصر آل‌بویه می‌دانست که آن را دوران انسان‌گرایی و نوزایش اسلامی می‌شناخت. پس از او، کرمر هم در کتاب دوگانه خود در این باره همان اندیشه ارکون را البته با شیوه‌ای دیگر پی گرفت. او ظهور سلاجقه در بغداد و پایان یافتن دولت آل‌بویه را آغاز ظهور جزمیت‌گرایی و اندیشه تقلیدی و افول اجتهاد و خردباوری در تمدن اسلامی می‌دانست و تحلیل تاریخی دقیقی از این موضوع به دست می‌داد. ارکون بخشی دیگر از مطالعات خود را به قرآن و قرائتی انتقادی درباره تاریخ قرآن و تفسیر اختصاص داده بود. دیگر کتاب‌های او که بویژه در دنیای عرب پژواک گسترده‌ای یافت، به نقد اندیشه اسلامی و باستان‌شناسی و تبارشناسی انتقادی تفکر اسلامی اختصاص یافته بود. او در این راستا مساله نااندیشیده‌ها را در تفکر اسلامی مورد توجه قرار داد و از این زاویه به نقد عقلانیت اسلامی پرداخت. کار او از برخی جهات با کتاب چهارگانه محمدعابد الجابری در نقد عقل عربی بی‌شباهت نبود، با این تفاوت که شیوه جابری بیشتر متکی بر بحث‌های تاریخی و فلسفی بود، در حالی که ارکون از نقطه نظر علوم اجتماعی و توام با شیوه نقد تاریخی این موضوع را بر می‌رسید.

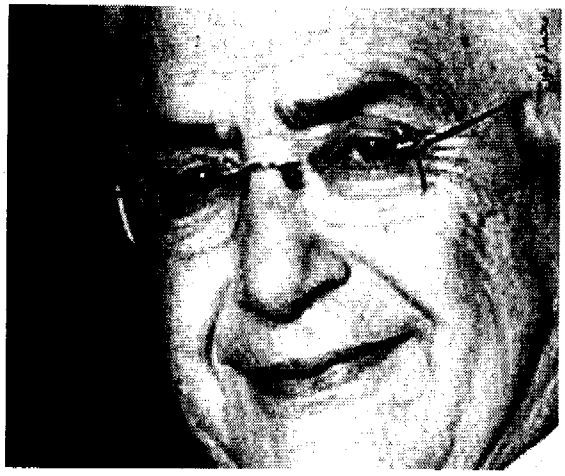

ارکون تفکر انتقادی رادیکالی داشت. در مواجهه با مخاطبانش، استوار و با حرارتی بسیار سخن می‌گفت و به آنچه می‌گفت، اعتقادی عمیق داشت و در بیان افکارش، گرچه کار به تکرار می‌کشید، خستگی نداشت. به اسلامگرایی و تفکر احیایی انتقاد داشت، اما در عین حال هیچ‌گاه به ناسیونالیزم عربی و یا گرایش‌های سوسیالیستی دل نبست. او یک لیبرال تمام عیار بود. در سال‌های اخیر در برخی مناقشات مربوط به جامعه مسلمانان فرانسه سهمی داشت و عضو کمیته استازی که همان کمیته بررسی لایسیته فرانوس بود، شد. با این وصف هیچ‌گاه داخل سیاست نشد.

سلسله‌ای از گفت‌وگوهایی که میان من و ارکون در مدت اقامت در پاریس انجام شد، اینک در دست تدوین و انتشار است. او خود علاقه‌مند بود تا به دور از هیاهوی سیاست و گاه اتهاماتی که در دنیای عرب متوجه او می‌شد، بن‌مایه تفکر انتقادی خود را به دست مخاطبان مسلمان در کشورهای مختلف برساند. بر افکار او البته انتقاد بسیار هست و بر او نقدهایی هم نوشته شده؛ با این وصف نمی‌توان منکر آن شد که محمد ارکون مرحله‌ای از نضج و ظهور نواندیشی اسلامی را نمایندگی می‌کرد که از این پس، نمی‌توان آن را نادیده گرفت. اگرچه محمد ارکون فارغ از برداشت‌های اعتقادی، یک روشنفکر و سکولار رشد یافته در بستر لایسیته فرانسوی بود، ولی باید به سخنان او گوش فرا داد و البته با رویکردی انتقادی آموزه‌های او را با عیار نقد سنجید.